

<p>در آب نیکون چون گل شسته زیم سو شاخ کیموشانه نمیکرد چو بجز برق آب می انداختند</p>	<p>برند نیکون تانف است بغش بر سر گل وانه میگرد فلک بر آب م واریدیست</p>	<p>همه چشمه ز شخص آن گل ایام نهان باشاه میکت از ناگویش نش چون کوه برین آب میداد</p>	<p>گل فرا دام و در گل مغز بادام که همان مولای است این گل کوش ز حضرت شاه در برف آب میداد</p>
---	---	---	---

<p>شاه از دیدار آن متعجب است کین گل زبان چمن بودی چوئی بساده است که آید بر کوه گاه</p>	<p>شدن خورشید یعنی دل رتقا درین اسپ آن من بودی چوئی چو مرد که نباشد کم کلاه</p>	<p>کیا داد بر فعل آسته سیست بنود که که آن شبید زوان بسامعشوقه کایدست بر</p>	<p>در آن آسته کی آسته کمت بیرج مفسرود آینه ناکا سبل در دین باشد خواب بر</p>
--	---	---	---

شاه از دیدار آن متعجب است
کین گل زبان چمن بودی چوئی
بساده است که آید بر کوه گاه

شاه از دیدار آن متعجب است
کین گل زبان چمن بودی چوئی
بساده است که آید بر کوه گاه

شاه از دیدار آن متعجب است
کین گل زبان چمن بودی چوئی
بساده است که آید بر کوه گاه

شاه از دیدار آن متعجب است
کین گل زبان چمن بودی چوئی
بساده است که آید بر کوه گاه